

# تداوم انقلاب یا توسل به رفرم؟

ی. کهن



## معرفی

گرایش‌های اصلاح‌طلبِ درون و بیرون دولت همه‌ی برگ‌های خود را بازی کردند و سرافکننده از صحنه خارج شدند. باقی‌ماندگان راهی جز انقلاب پیشروی خود ندیدند. حتی راست‌گرایانِ خوشونت‌پرهیزی که تا دیروز در ضدیت با انقلاب ساعت‌ها سخنرانی کرده و مقاله‌ها نوشته بودند، نه‌تنها مدافع انقلاب، بلکه مبلّغ «خشونتِ مشروع» شدند. و چنین شد که واژه‌ها معانی و مضامین سابق خود را از دست دادند و به‌موازاتِ پیش‌روی خیزش، تعبیر تازه‌ای یافتند که نیازمند تدقیق‌اند. نوشتار حاضر تلاشی است در این راستا؛ با این توضیح که تمرکز بحث بر گرایش‌های چپ و سوسیالیستی است و نه راست و بورژوازی.

به ادعای نویسنده، درون گروه مورد بحث، دو دسته‌ی اصلی وجود دارد: اُولوشونیس‌ها و رُولوشونیس‌ها. دسته‌ی اول خواهان سرنگونی انقلابی دولت حاضر هستند بی‌آن‌که خللی بر وجه تولید کاپیتالیستی وارد شود و دسته‌ی دوم خواستار سرنگونی انقلابی دولت و تداوم پیگیر انقلاب تا تغییر وجه تولید کاپیتالیستی است. مطلب حاضر تلاش می‌کند تا با تدقیق تعاریف و مواضع این دو گروه، و با استناد به تجارب تاریخی، پرتوی بر مسیر پیشروی خیزش کنونی بیندازد.

## مقدمه

در قرن ۱۶ رفرماسیون پروتستانی-لوتری موفق شد تا مرجعیت پاپ را به‌زیر بکشد و قدرت سیاسی-حکومتی را از کلیسا به دولت منتقل کند.<sup>۱</sup> با این همه، جنبش رفرماسیون شیعی — با حدود ۵ قرن تأخیر — نتوانست به اهداف مشابهی دست یابد. بررسی دلایل این ناکامی در حوصله‌ی این نوشتار نیست اما تاکتیک تاکنونی این

<sup>۱</sup> با رشد کاپیتالیسم، پیشرفت علم و پاگیری جنبش‌های آگاهگرانه‌ی اجتماعی در اروپا، خیلی از مضامین مسیحیت — از جمله مسطح بودن زمین — باطل شدند و از باورمندان به کلیسای کاتولیک کاسته شد. با افشای پرونده‌های فساد دستگاه کلیسا، انزجار مردم از دخالت همه‌جانبه‌ی کلیسا در تمام جوانب زندگی بالا گرفت. مارتین لوتر یک اصلاح‌طلب دینی بود که در آلمان علیه فرامین و سنت‌های کلیسایی و مرجعیت پاپ شورید.

جنبش — زدوبند با بالایی‌ها و دادن وعده‌های فریبنده به پایینی‌ها — نقش تعیین‌کننده‌ای در شکست آن داشت.

سایر گرایش‌های اصلاح‌طلب درون و بیرون دولت نیز علی‌رغم اختلافات‌شان بر سر درجه و دامنه‌ی رفرم موردنظرشان (حذف نظارت استصوابی، تغییرات در قوانین دادرسی مدنی-کیفری، قانون اساسی و ...) یا فاعل و عامل اجرایی رفرم (کارگزاران دولتی، عناصر غیرحکومتی، عوامل خارجی، نهادهای بین‌المللی و ...) یا شیوه‌ی اعمال رفرم (چانه‌زنی در بالا، فشار از پایین، حمایت جهانی، همه‌پرسی و ...) و خلاصه تعاریف‌شان از مسایل پایه‌ای (مثل آزادی، دموکراسی، برابری جنسیتی و ...) و راه‌حل‌های پیشنهادی‌شان برای خروج از بحران و بهبود شرایط زیست شهروندان و محیط‌زیست، راه به جایی نبردند و به‌مرور از صحنه‌ی سیاست خارج شدند. شعارهای خیزش‌های ۹۶، ۹۸ و ۱۴۰۱ تعیین تکلیف‌نهایی توده‌های معترض با گرایش‌های متنوع درون و بیرون حکومتی داخل و خارج کشور بود. آنها در خیابان‌ها علناً اعلام داشتند که مردم دل به تعویض حکومت (Government) ندارند، و در پی تغییر دولت (State) هستند.<sup>۲</sup>

وجه مشترک کلیه‌ی گرایش‌های راست و بورژوازی این بود که همگی خواهان دست‌به‌دست‌شدن قدرت سیاسی، بدون تغییر در نظم اجتماعی حاکم بودند؛ درست مشابه همان چیزی که در سال ۱۳۵۷ رخ داد. دولت شاهنشاهی پهلوی به دولت جمهوری اسلامی تغییر کرد بی‌آن‌که سازوکار تولید و بازتولید زندگی اجتماعی تغییر کند و روابط مبتنی بر مالکیت، تقسیم ثروت اجتماعی و خلاصه مناسبات کار-سرمایه متحول شود.

تجربه‌ی قیام ۵۷ و تجارب متعدد تاریخی به‌قدری گویا و آموزنده هستند که بحث حول این گرایش‌ها را غیرضروری می‌کنند. به‌علاوه، اینان دل در گرو «رژیم‌چنج» و

---

<sup>۲</sup> Government به رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر و کابینه‌ی حکومت اطلاق می‌شود که برای یک دوره‌ی محدود و معلوم، نمایندگی قوه‌ی مجریه را به‌عهده می‌گیرند. این قوه به‌همراه قوه‌ی مقننه، قوه‌ی قضائیه و نهادهای ذی‌ربط، دولت (State) را تشکیل می‌دهند. به این معنی درست آن است که گفته شود حکومت رئیسی و دولت جمهوری اسلامی نه برعکس. برای آشنایی با سابقه‌ی تاریخی این اشتباه مفهومی می‌توان به مقاله‌ی [رفع یک ابهام حقوقی](#) نوشته سیدجواد طباطبایی مراجعه کرد.

زدوبند با دول امپریالیستی و سرمایه‌ی جهانی دارند که از دایره‌ی بحث ما بیرون می‌افتند.

با این حساب تمرکز نوشتار حاضر بر گرایش‌های چپ و سوسیالیستی است که می‌شود آنها را در دو گروه جای داد: «رولوشونیست»<sup>۳</sup>ها یا «انقلاب-محور»ها و «اؤلوشونیست»<sup>۴</sup>ها یا «رفرمیست»ها. تکلیف گروه اول روشن است. آنها به تبعیت از مارکس، لنین و رُزا لوکزامبورگ و سایر سوسیالیست‌های انقلابی، مدافع جایگزینی دولت کنونی با دولت پرولتری و تداوم انقلاب تا استقرار سوسیالیسم هستند؛ حال آن‌که «اؤلوشونیست»ها یا «رفرمیست»ها مبلّغ جایگزینی دولت فعلی با یک دولت سوسیال دموکرات می‌باشند. گروه دوم که باوری به سوسیالیسم انقلابی مارکسی ندارد، هدف انقلاب را سرنگونی دولت بورژوازی و استقرار دموکراسی عدالت‌خواه یا «دموکراسی اقتصادی» معرفی می‌کند.<sup>۵</sup> در چنین ساختاری، قرار است تا ابزارهای دموکراتیک (از جمله آزادی بیان، حق تشکل و فعالیت اتحادیه‌ای) و سیستم انتخاباتی و پارلمانی این امکان را برای توده‌ها فراهم سازند تا سرنوشت‌شان را به‌دست بگیرند و دولت رفاهی متکی بر عدالت اجتماعی برپا بدارند. به ادعای اینان جامعه‌ی ایران پتانسیل بسیار بالایی برای این منظور در اختیار دارد و می‌تواند با توسل به سازوکار دموکراتیک، در یک فرصت زمانی کوتاه به سطح جامعه‌ای مثل سوئد برسد، ادعایی که بدون در نظر گرفتن سیر انباشت و فرآیند گردش سرمایه‌ی مالی، مقتضیات کاپیتالیسم بین‌المللی، بازار جهانی، الزامات بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و غیره ایراد می‌شود و بی‌شبهت به خیال‌پردازی نیست!

به‌علاوه، برپایی جامعه‌ی ایده‌آل اینان مشروط به آن است که تا پیش از استقرار «دموکراسی» کسی از فرصت‌ها و موقعیت‌هایی که در فرآیند خیزش به‌دست می‌آیند

<sup>۳</sup> Revolutionists

<sup>۴</sup> Evolutionists سابقه‌ی تاریخی اصطلاح اؤلوشیونیسم به برنشتاین و عنوان کتاب او برمی‌گردد که توضیح آن در متن می‌آید.

<sup>۵</sup> برای آشنایی با این مقوله پیشنهاد می‌شود که مقاله‌ی «[دموکراسی اقتصادی یا کنترل کارگری](#)»، نوشته‌ی نازنین و یامین را مطالعه کنید.

برای به دست گرفتن کنترل کارخانه‌ها و خودگردانی شهرها استفاده نکند و نوعی قدرت دوگانه به وجود نیارد؛ چون چنین اقداماتی «فضای دموکراتیک» را تهدید خواهند کرد و جامعه را به سوی «آناشی»، «ماجراجویی» و «هرج و مرج» سوق خواهند داد!

ضرورت تدقیق مباحثات این دو دسته، آن هم در مقطع تاریخی حاضر، از آن جا ناشی می‌شود که ایده‌های جذاب و ادعاهای فریبنده‌ی گرایش رفرمیستی که با چاشنی مارکسیسم‌گریزی، سرمایه‌ستیزی، تبلیغ دولت رفاه (نمونه‌ی سوئد)، دموکراسی‌طلبی، آزادیخواهی، عدالت‌جویی، برابری جنسیتی و طرف‌داری از محیط‌زیست و ... همراه است، زمینه‌ی مناسبی دارد تا در دل جوانان منجر از سیاست‌های راست، و واخورده از چپ روسی، چینی، پول‌پُتی، تیتویی، خوجه‌ای، کوبایی و غیره جا باز کند. روندی که در کشورهای امریکای لاتین نیز قابل‌رؤیت است. به علاوه ناروشنی‌ها و ابهاماتی حول نظریات رولوشونیست‌ها وجود دارد که مطالعه‌ی تطبیقی را ضروری می‌کند.

### رفرمیسم یا اُولوشونیسم در آینه‌ی تاریخ

واژه‌ی رفرم در قرن ۱۸، توسط ادmond بورک،<sup>۶</sup> پدر محافظه‌گرایی مدرن وارد فرهنگ سیاسی شد. او در کتابش<sup>۷</sup> ادعا کرد که انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹) غیرضروری بود زیرا از طریق اصلاحات تدریجی (رفرم) نیز می‌شد به چنان نتایجی دست یافت. از آن تاریخ به بعد، رفرم به‌عنوان متضادِ واژه‌ی انقلاب به کار رفته است.

گرایش رفرمیستی درون جنبش سوسیالیستی، در اواخر قرن ۱۹ در آلمان پیدا شد. در سال ۱۸۹۱، هشت سال پس از مرگ مارکس، جورج ون ولمار اعلام کرد که نیل به سوسیالیسم، بی‌نیاز به انقلاب و با توسل به رفرم امکان‌پذیر است.<sup>۸</sup> در کنگره‌ی

<sup>۶</sup> مارکس با نظرات ادmond بورک Edmund Burke آشنا بود و در کاپیتال جلد اول، فصل ۱۳، او را «سفسطه‌گر و مجیزگوی معروف» خطاب می‌کند و نظریه‌ی موسوم به «همکاری» او را به نقد می‌کشد.

<sup>۷</sup> Conservatism, [Reflection On The Revolution In France](#)

<sup>۸</sup> G. V. Vollmar, به نقل از The non-revolutionary nature of the German Social Democratic Party, p. ۱۶۹. ولمار این نظر را نخستین بار در یک سخنرانی در الدورادوی مونیخ بیان داشت و بعدتر در اثری بنام «سوسیالیسم دولتی» (۱۸۹۲) به تفصیل توضیحش داد.

حزب سوسیال-دموکرات آلمان که در همین سال در ارفورت برگزار و به همین نام نیز معروف شد، کارل کائوتسکی یک برنامه‌ی رفرمیستی ارائه کرد<sup>۹</sup> که جایگزین برنامه‌ی گوتا<sup>۱۰</sup> شد.

برنامه‌ی ارفورت دو بخش داشت. در بخش حداقل، فهرستی از رفرم‌های قابل تحقق («ممکن‌ها»، مفهومی که در آن دوره متداول بود) آورده شده بود و در بخش حداکثر عبارت‌پردازی‌های انقلابی! بعد از کنگره‌ی ارفورت، کائوتسکی توضیحات مفصلی بر این برنامه نوشت که تحت نام «مبارزه‌ی طبقاتی»<sup>۱۱</sup> منتشر شد. او استدلال کرد که انقلاب سوسیالیستی ابدأ ضرورت ندارد و پرولتاریا می‌باید از طریق مبارزه‌ی انتخاباتی و کسب کرسی‌های پارلمانی موقعیتش را بهبود بخشد و به‌مرور، همزمان با رشد نیروهای مولده، برای استقرار سوسیالیسم مبارزه کند.

در سال ۱۸۹۹، ادوارد برنشتاین با انتشار کتاب «سوسیالیسم تکاملی» یا «پیش‌شرط‌های سوسیالیسم»<sup>۱۲</sup> مدعی شد که تئوری انقلابی مارکس برای جوامع صنعتی مدرن کارآیی ندارد، انقلاب نباید هدف باشد، شرایط عینی برای انقلاب سوسیالیستی فراهم نیست، سوسیالیسم در جریان اجتماعی‌تر شدن فرایند تولید به‌مرور متحقق می‌شود، اتحادیه‌های کارگری این امکان را به مزدبگیران می‌دهند تا برای عدالت اجتماعی مبارزه کنند، رفرم دائمی در شرایط کار و زیست انسان‌ها، هدف اصلی حزب کارگری است؛ هر درجه از بهبودی در شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی توده‌ها باید با استقبال و حمایت سوسیالیست‌ها روبرو شود.

<sup>۹</sup> [The Erfurt Program](#), ۱۸۹۱, Social Democracy و [ترجمه‌ی فارسی](#) توسط ح. ریاحی

<sup>۱۰</sup> برنامه‌ی گوتا در کنفرانس سال ۱۸۷۵ حزب تصویب شده بود. مارکس نقدی بر برنامه‌ی گوتا نوشت که بسیار روشنگر و ارزشمند بود. چندین ترجمه از این اثر در دسترس است. لینک‌های دسترسی به متن انگلیسی [برنامه‌ی گوتا](#) و ترجمه «نقد برنامه گوتا».

<sup>۱۱</sup> Karl Kautsky, [The Class Struggle](#) (Erfurt Program)

<sup>۱۲</sup> Eduard Bernstein, [Evolutionary Socialism](#) (۱۸۹۹) این کتاب به اسم Eduard Bernstein, [The Preconditions of Socialism](#) (۱۸۹۹) نیز منتشر شده‌است.

ایده‌های برنشتاین مورد نقد جدی رزا لوکزامبورگ<sup>۱۳</sup> و لنین<sup>۱۴</sup> قرار گرفتند، اما طرفداران زیادی در انترناسیونال دوم پیدا کردند که دلایل آن را باید در اوضاع اقتصادی – اجتماعی آن زمان جست. <sup>۱۵</sup>

## الف – تجربه‌ی آلمان

علی‌رغم آن که کاپیتالیسم در آلمان دیرتر از انگلستان و فرانسه ظاهر شد ولی به دلایل ویژه‌ای سریع‌تر رشد کرد. با توسعه‌ی مناسبات کاپیتالیستی، تحکات اعتراضی کارگران نیز بیشتر شد که به پاگیری اتحادیه‌ها و احزاب کارگری قدرتمند انجامید.<sup>۱۶</sup> «تشکل سراسری کارگران آلمان» (ADAV) به رهبری فردیناند لاسال و طرفداران مارکس (آگوست بیل و ویلهلم لیبنکخت) یکی از قدیمی‌ترین تشکل‌های کارگری جهان

<sup>۱۳</sup> نقد رزا لوکزامبورگ که در جزوه‌ای تحت نام «[فرم اجتماعی یا انقلاب؟](#)» منتشر شد. این جزوه (با ترجمه جدید) هنوز یکی از دقیق‌ترین، جدی‌ترین و معتبرترین نقدها به رفرمیسم به حساب می‌آید.

<sup>۱۴</sup> لنین در مورد برنشتاین و نظریه‌ی او نوشت: «[برنشتاین] امکان‌پذیر بودن برپایی سوسیالیسم براساس موازین علمی، و ضرورت آن و اجتناب‌ناپذیر بودن سوسیالیسم از منظر مفهوم مادی تاریخ را انکار کرد. او واقعیت فقر فزاینده، فرایند پرولتریزه شدن، و تشدید تضادهای کاپیتالیستی را کرد، حتی خود مفهوم "هدف نهایی" را نادرست قلمداد کرد و ایده‌ی دیکتاتوری پرولتاریا را کاملاً رد نمود. منکر ضدیتی شد که اساساً مابین لیبرالیسم و سوسیالیسم وجود دارد.» Lenin, What Is To Be ["Freedom of Criticism" And "Dogmatism"](#), Chapter I, Done?, لینک به ترجمه‌ی جدید «[چه باید کرد؟](#)» لنین توسط تراپ ثالث و ی. کهن.

<sup>۱۵</sup> رفرمیسم همانند هر گرایش اجتماعی دیگر، پایه‌های اقتصادی-اجتماعی داشت. رشد سریع صنعت، رشد فزاینده‌ی مؤسسات و شرکت‌های بزرگ تولیدی، سهامی و دولتی، تراکم و تمرکز سرمایه، پیدایش کارتل‌ها و کنسرن‌ها و ... به پاگیری گروه‌های شغلی جدیدی (مثل کارمندان دفتری، کارورزان، تکنسین‌ها، معلمان، روزنامه‌نگاران و ...) انجامید که به طبقه‌ی متوسط تعلق داشتند. جذب اینان به احزاب سوسیال دموکرات، به موازات رویکرد وسیع شاعران، نویسندگان، هنرمندان و روشنفکران بورژوا و خردبورژوا به حزب، بر سمت‌گیری سیاسی آن تأثیر گذاشت و آن‌را به سوی رفرمیسم چرخاند. تصویب «قوانین ضدسوسیالیستی» (در سال ۱۸۷۸) توسط بیسمارک نیز به این چرخش کمک کرد.

<sup>۱۶</sup> برای آگاهی بیشتر به مقاله‌ی «[رشد جنبش اتحادیه‌ای در آلمان](#)» نوشته کئورگ فولبرس و ... ترجمه‌ی کاووس بهزادی مراجعه کنید.

به حساب می‌آید که در سال ۱۸۶۳ تأسیس شد. در سال ۱۸۶۹ طرفداران مارکس (جناح چپ) «حزب کارگران سوسیال-دموکراتیک آلمان» SDAP را در شهر آیزناخ تأسیس کردند. این دو تشکل (SDAP و ADAV) در سال ۱۸۷۵ یکی شدند و «حزب کارگران سوسیالیست» (SAPD) را پایه‌گذاری کردند.<sup>۱۷</sup>

در آلمان آن روز، حق رأی همگانی وجود نداشت و مجالس و مجامع انتخابی صرفاً نقش مشورتی داشتند. به این خاطر، حزب کارگران سوسیالیست، هدف خود را بسطِ دموکراسی به نهادهای اجتماعی و سازمان تولید قرار داد. استدلال رهبران حزب این بود که با دموکراتیزه کردن جامعه و دخالت در ساختار تولید، می‌توان بر سلطه‌ی طبقه‌ی حاکم مهار زد و درجهتِ رهایی کارگران و «انسان» قدم برداشت.

حزب کارگران سوسیالیست خیلی زود مورد استقبال عمومی قرار گرفت. تصویب حق رأی همگانی (۱۸۶۶) و رشد فزاینده‌ی حزب،<sup>۱۸</sup> موجب نگرانی بیسمارک و تصویب «قوانین ضدسوسیالیستی» (۱۸۷۸) شد. به موجب این قانون، کلیه‌ی فعالیت‌های حزب تا سال ۱۸۹۰ — به مدت ۱۲ سال — ممنوع اعلام شد؛ اما اعضای حزب اجازه یافتند تا به صورت منفرد، در انتخابات پارلمان (رایشستاگ) شرکت کنند. این امر سبب شد تا رویکرد حزب به مبارزات انتخاباتی بیشتر شود. اولویت دادن به راهکارِ رفرمیستی و فاصله گرفتن از اهداف انقلابی، درگیری‌های شدیدی را میان رهبران حزب به وجود آورد. موضوع اختلاف روشن بود: رفرم یا انقلاب؟

در سال ۱۸۹۰ حزب تغییر نام داد و اسم «حزب سوسیال-دموکرات آلمان» (SPD) را برگزید. در فاصله‌ی کوتاهی، این حزب (به همراه احزاب خواهر<sup>۱۹</sup>) در

<sup>۱۷</sup> برنامه‌ی این حزب در نشست گوتا به تصویب رسید. «نقد برنامه‌ی گوتا» در واقع نقد مارکس به برنامه این حزب است.

<sup>۱۸</sup> «به یمن استفاده‌ی هوشمندانه‌ی کارگران آلمانی از حق رأی همگانی، رشد شگفت‌آور حزب، طبق آمار غیر قابل تردید، بر همه‌ی جهانیان آشکار شده است: ۱۰۲ هزار رأی در ۱۸۷۱، ۳۵۲ هزار در ۱۸۷۴، ۴۹۳ هزار در ۱۸۷۷.» به نقل از پیشگفتار انگلس بر «مبارزه‌ی طبقاتی در فرانسه»

<sup>۱۹</sup> حزب سوسیال-دموکرات اتریش در اواخر سال ۱۸۹۰، به‌عنوان یک حزب کارگری-مارکسیستی اعلام موجودیت کرد. پس از سرنگونی نظام سلطنتی و اعلام جمهوری (۱۹۱۸)، به سومین حزب بزرگ



سیاست آلمان و اروپا تأثیرگذار شد. این موفقیت، سؤالات پیچیده و دشواری را به دنبال آورد: آیا همانند احزاب بورژوازی، حزب سوسیالیستی کارگران نیز باید در انتخابات شرکت کند و برای کسب کرسی در پارلمان و مجامع انتخاباتی مبارزه کند یا آن که برای تدارک انقلاب سوسیالیستی سازماندهی و برنامه‌ریزی نماید؟ چه بخش از کار و وظایف کمونیستی باید مصروف اصلاح قوانین، بهبود شرایط کار و معیشت کارگران و ... فعالیت‌های اتحادیه‌ای شود و چه بخش صرف تدارک انقلاب سوسیالیستی؟

با شروع جنگ جهانی اول (۱۹۱۴) و رأی مثبت نمایندگان پارلمانی حزب (به جز لیکنخت و اتوروله) به اعتبارات جنگی، حزب سوسیال دموکرات آلمان دوپاره شد که به تأسیس حزب اسپارتاکوس توسط جناح چپ (رزا لوکزامبورگ و لیکنخت) انجامید. به دنبال قیام ملوانان ارتش (معروف به انقلاب نوامبر، ۱۹۱۸) و پی‌آمدهایش، قیصر آلمان به هلند گریخت و رهبر حزب سوسیال دموکرات آلمان فردریش اِبرت به ریاست حکومت رسید و به سرکوب انقلابیونی پرداخت که مشغول سازمان‌دهی شوراهای محلی و سراسری و تدارک انقلاب سوسیالیستی بودند. این ماجرا به قتل رهبران اسپارتاکوس و انقلابیون فراوانی انجامید که ماجرایش برای خوانندگان این سطور آشناست.

---

اتریش بدل شد و با ائتلاف با حزب سوسیال-مسیحی و شرکت در انتخابات مجلس توانست دامنه‌ی نفوذش را افزایش دهد؛ به نحوی که ایالت وین -که به وین سرخ شهرت یافته بود- از سال ۱۹۱۸ تا فوریه‌ی ۱۹۳۴، تحت رهبری این حزب اداره شد.

## ب- تجربه‌ی روسیه

در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰، سوسیالیسم روسی شدیداً تحت تاثیر اندیشه‌های رفرمیسم اروپایی - به‌ویژه برنشتاین - بود. باور عمومی این بود که تئوری انقلابی مارکس به‌درد روسیه‌ی تزاری عقب‌مانده نمی‌خورد؛ چرا که روسیه فاقد پرولتاریای صنعتی کافی است و هنوز مرحله‌ی انقلاب بورژوا-دموکراتیک را پشت‌سر نگذاشته است. به‌علاوه، آنها نتایج «مثبت» راهکارهای رفرمیستی و پارلمانتاریستی حزب سوسیال-دمکرات آلمان را دیده و پذیرفته بودند که مهم‌ترین وظیفه‌ی یک تشکل کارگری، بهبود سطح معیشت کارگران، تأمین شرایط بهتر کار و ... خلاصه ارتقای وضعیت اقتصادی، موقعیت شغلی و اجتماعی طبقه‌ی کارگر است. به‌علاوه آنان بر این نظر بودند که درگیر شدن کارگران در مبارزه‌ی سیاسی، نه تنها نفعی برای کارگران ندارد، بلکه آنان را با خطر تعقیب و دستگیری روبرو می‌کند. از این‌رو بهتر است تا از درگیر شدن در سیاست اجتناب کنند<sup>۲۰</sup> و به فعالیت‌های تریدیونیونیستی، اکونومیستی و سندیکالیستی بپردازند. با همین تز هم بود که اکونومیست‌ها و منشویک‌ها تمرکز اصلی‌شان را روی تأسیس اتحادیه‌های کارگری، رفرم اقتصادی، بهبود شرایط کار، همکاری با بورژوازی برای نابودی بقایای فئودالیسم و ریشه‌کن نمودن استبداد و مبارزه برای استقرار دموکراسی بورژوایی گذاشتند.<sup>۲۱</sup>

لنین با این فرمول‌بندی‌ها موافق نبود؛ برعکس «موافق گسترش سیستماتیک ایده‌ی انقلاب بلاواسطه‌ی سوسیالیستی» بود و معتقد بود که سوسیالیست‌ها نباید سرگرم «موضع‌گیری در قبال رفرم‌های خرد شوند». به‌نظر او حزب می‌بایست یک‌پنجم انرژی‌اش را صرف تحمیل رفرم به حاکمیت و باقی آن‌را صرف تدارک انقلاب

<sup>۲۰</sup> بیانیه‌ی "کردو" (Credo)، این مواضع را آشکارا بیان می‌کند. بخش زیادی از این بیانیه در مقاله‌ی لنین «[A Protest by Russian Social-Democrats](#)» آورده شده است.

<sup>۲۱</sup> لنین: «دقیقاً این همان چیزی است که در روسیه اتفاق افتاد... از یک سو، سوسیالیست‌ها، تئوری مارکس را درک نکردند، فکر می‌کردند در روسیه قابل‌کاربست نیست... سوسیالیست‌های روسیه مبارزه‌ی سیاسی را به‌غلط، انحراف از سوسیالیسم می‌دانستند...» به نقل از [گرایشی قهقرایی در سوسیال-](#)

سوسیالیستی کند. ۲۲ ۲۳ از نظرگاه لنین، رفرم محصول مبارزه‌ی رفرمیست‌های اتحادیه‌چی و دموکرات نبود بلکه محصول فرعی مبارزه‌ی طبقاتی‌ای بود که به ثمر ننشسته و ناکام مانده بود. ۲۴ به این خاطر توصیه می‌کرد تا با تشدید و تعمیق مبارزه‌ی طبقاتی، با نیروی بیشتر و در میدانی بزرگ‌تر مبارزه به پیش برده شود. ۲۵

---

۲۲ لنین: «عقیده‌ی کاملاً غلطی خواهد بود که مبارزه‌ی بلاواسطه برای انقلاب سوسیالیستی، این‌طور معنی شود که ما می‌توانیم و یا باید مبارزه برای رفرم را رها کنیم. ابتدا... اختلاف ما و رفرمیست‌ها... این نیست که ما مخالف رفرم‌ها و آنها موافق‌شان هستند. اختلافات مان از این جنس نیستند. آنها خودشان را به رفرم‌ها محدود می‌کنند... و در نتیجه به نقش "بیمارستانی که برای کاپیتالیسم ترتیب داده شده" تمکین می‌کنند... اما! ما به کارگران می‌گوییم: در رأی‌گیری برای نمایندگی نیابتی و غیره شرکت کنید، بی‌آن‌که در آنجا توقف نمایید؛ وظیفه‌ی اصلی خود را این بدانید که به‌طور سیستماتیک، ایده‌ی انقلاب بلاواسطه‌ی سوسیالیستی را گسترش دهید، برای چنین انقلابی آماده شوید و همه‌ی عرصه‌های فعالیت حزبی را به‌گونه‌ای رادیکال بازسازی کنید. شرایط دموکراسی بورژوایی، غالباً وادارمان می‌کند که موضع معینی در قبال انبوهی از رفرم‌های کوچک و خرد اختیار کنیم، اما ما باید قادر به فراگیری و برگزیدن چنین موضعی در برابر این رفرم‌ها باشیم... آبه‌عنوان مثال اگر قرار باشد در این زمینه حرف بزنیم، باید ۵ دقیقه از یک صبحت نیم‌ساعته را به رفرم و ۲۵ دقیقه را به انقلابی که در راه است، اختصاص دهیم.» *Lenin, Principles Involved in the War Issue.*

۲۳ لنین: «سوسیال-دموکراسی انقلابی، مبارزه برای رفرم‌ها را، همیشه بخشی از فعالیتش محسوب کرده است... در یک کلام، [سوسیال-دموکراسی انقلابی] مبارزه برای رفرم را فرعی می‌گیرد، و آن را به‌مثابه بخشی از یک کل که همان مبارزه‌ی انقلابی برای آزادی و سوسیالیسم است، در نظر می‌گیرد.» *Lenin, What Is To Be Done?, III. Trade-Unionist Politics And Social-Democratic Politics*

۲۴ لنین: «نیروی محرکه‌ی واقعی تاریخ، مبارزه‌ی طبقاتی انقلابی است؛ رفرم‌ها "محصولات فرعی" این مبارزه هستند، فرعی، به این خاطر که نشان‌دهنده‌ی تلاش‌های ناموفق... اند.» *Lenin, Once Again About the Duma Cabinet*

۲۵ «تمایز سوسیالیست‌ها و لیبرال‌ها (یا قهرمانان بورژوازی) این چنین است: سوسیالیست‌ها آموزش می‌دهند که انقلاب اجتناب‌ناپذیر است، و پرولتاریا باید از کلیه‌ی تضادهای موجود در جامعه، از تمام نقاط ضعف دشمنان خود و طبقات میانی بهره بگیرد تا برای یک مبارزه‌ی انقلابی تازه آماده شود، تا انقلاب را در میدان وسیع‌تر، با جمعیتی بیشتر تکرار نماید. [حال آنکه] بورژوازی و لیبرال‌ها آموزش می‌دهند که انقلاب‌ها غیرضروری و حتی به‌ضرر کارگران هستند، و لذا نباید به‌طرف انقلاب "به زور هل

لنین علی‌رغم استقبال از رفرم، به آن راضی نمی‌شد و از آن برای ارتقای مبارزه‌ی طبقاتی و تدارک انقلاب سوسیالیستی بهره می‌گرفت. او معتقد بود که مبارزه برای رفرم و نیز موضع‌گیری نسبت به آن باید با ارزیابی از مبارزه‌ی طبقاتی و با ارزیابی از توازن قوا صورت گیرد. به‌علاوه باید واقف بود که در سیستم کاپیتالیستی، رفرم - به‌خودی‌خود- یک دستاورد نیست. آنها دیرپا و بادوام نیز نیستند و در هنگام بحران‌های اقتصادی-سیاسی و یورش‌های بورژوازی، وسیعاً بازپس گرفته خواهند شد. به این معنی بورژوازی می‌تواند رفرم را به‌مثابه‌ی تله یا دام - بر سر مبارزه‌ی طبقاتی - نیز مورد استفاده قرار دهد. یعنی وقتی مبارزه‌ی طبقاتی اوج می‌گیرد و بورژوازی تحت فشار قرار می‌گیرد، به رفرم تن می‌دهد تا اعتراضات را بخواباند و از تعمیق مبارزه‌ی طبقاتی بکاهد، و به‌محض آرام‌شدن اوضاع یک‌یک آنها را بازپس می‌گیرد. از این‌رو، انقلابیون - برخلاف رفرمیست‌ها- نباید فریب بخورند و دچار توهم شوند.<sup>۲۶</sup>

با این اوصاف، لنین به مبارزه برای رفرم ابعاد تازه‌ای بخشید و بر این نظریه‌ی مکانیکی سوسیال-رفرمیستی که «سوسیالیست‌ها از هر مبارزه که به درجه‌ای از بهبود در وضعیت توده‌ها منجر شود، حمایت می‌کنند» خط بطلان کشید و ارزیابی آن‌را به

---

داده شوند" بلکه باید مثل پسرچه‌های خوب و بی‌ادعا، برای رفرم بکوشند. «[Lenin, Reformism in the Russian Social-Democratic Movement](#)

<sup>۲۶</sup> «بورژوازی لیبرال با یک دست رفرم می‌دهد و همیشه با دست دیگر پس می‌گیرد... و از آنها برای به بردگی کشیدن کارگران، ایجاد چنددستگی در میان آنان و جاودانه کردن بردگی مزدی بهره می‌جوید... هر چه نفوذ رفرمیستی در بین کارگران قوی‌تر باشد، طبقه‌ی کارگر ضعیف‌تر، وابستگی‌ش به بورژوازی بیشتر، و بی‌خاصیت کردن رفرم‌ها با نیرنگ‌های مختلف، برای بورژوازی سهل‌تر خواهد شد. هر اندازه که جنبش طبقه‌ی کارگر مستقل‌تر، اهداف عمیق‌تر و وسیع‌تر، و از کوته‌بینی رفرمیستی آزادتر باشد، ایقا و بهره‌برداری از بهبودها برای کارگران آسان‌تر خواهد بود... کارگرانی که تئوری مارکس را پذیرفته‌اند... با هیچ‌گونه رفرم بورژوایی تحمیق نمی‌شوند. کارگران با این درک که هر جا سرمایه‌داری هست، رفرم نه می‌تواند دیرپا باشد و نه عمیق، برای شرایط بهتر می‌رزمند و از رفرم‌ها برای تقویت مبارزه علیه بردگی مزدی استفاده می‌کنند... رفرمیست‌ها می‌کوشند... توسط امتیازات کوچک، کارگران را از مبارزه طبقاتی منحرف کنند. اما کارگرانی که آن‌سوی ظاهر دروغین رفرمیسم را می‌بینند، از اصلاحات، برای تکامل و توسعه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی سود می‌جویند.» به نقل از «[مارکسیسم و رفرمیسم](#)» نوشته‌ی لنین [Lenin, Marxism and Reformism](#).

تحلیل مشخص از شرایط مشخص، توازن قوای طبقاتی و هشیاری سیاسی سوسیالیست‌های انقلابی منوط کرد.

در ضمن لنین نگران همکاری انقلابیون با رفرمیست‌ها بود. او از تجربه‌ی فرانسه و آلمان آموخته بود که این همکاری به نفع جنبش کارگری نیست.<sup>۲۷</sup> نگرانی لنین را می‌توان در پاسخ او به درخواست الکساندرا کُلونتای - مبنی بر همگانی کردن مبارزه علیه استبداد تزاری - به‌وضوح دید:

«... شما تأکید دارید که "ما به پیش‌کشیدن شعاری که بتواند همگان را متحد کند، نیازمندیم" بگذارید صاف و پوست‌کنده بگویم، آنچه که در حال حاضر، بیش از هر چیز دیگری ترس دارم، یک چنین وحدت‌گرایی است. من متقاعد هستم که [وحدت‌گرایی] پُرخطرترین و مضرترین چیز برای پرولتاریا است.»<sup>۲۸</sup>

با این حال، رفرمیست‌ها عادت داشته و دارند تا برای تشویق سوسیالیست‌ها به همکاری و «وحدت‌گرایی» در مبارزه برای حقوق دموکراتیک به جزوه‌ی «وظایف سوسیال-دموکرات‌های روسیه»<sup>۲۹</sup> (۱۸۹۷) استناد کنند<sup>۳۰</sup> و مدعی شوند که لنین

<sup>۲۷</sup> لنین: «تجربه‌ی ائتلاف‌ها، توافقات و جبهه‌سازی‌ها با لیبرال‌های خواهان رفرفرم‌های اجتماعی در غرب، و نیز با لیبرال-رفرمیست‌ها (کادتها) در انقلاب روسیه، به‌طور قانع‌کننده‌ای نشان داد که این توافقات تنها روند آگاهی توده‌ها را کند می‌کنند، و به‌جای آن‌که اهمیت واقعی مبارزه‌شان را شدت بخشند، آن‌را تضعیف می‌کنند. دلیلش هم این است که رزمندگان را در ارتباط با عناصری قرار می‌دهند که حداقل توان رزمندگی و حداکثر ظرفیت تزلزل و خیانتکاری را دارند. میلراندیسم Millerandism در فرانسه - بزرگ‌ترین تجربه در کاربرد تاکتیک‌های سیاسی روزیونیستی، در یک مقیاس وسیع و واقعاً ملی - یک ارزیابی عملی از رفرمیسم فراهم کرد که هرگز نباید از یاد پرولتاریای جهان برود.» Lenin, [Marxism and Revisionism](#)

Lenin, [TO ALEXANDRA KOLLONTAI](#), ۱۹۱۴ <sup>۲۸</sup>

<sup>۲۹</sup> Lenin, [The Tasks of the Russian Social-Democrats](#) و ترجمه‌ی فارسی در منتخب آثار لنین، جلد اول، ترجمه پورهرمزان، ص ۶۴.

<sup>۳۰</sup> لنین: «پرولتاریا... باید در مبارزه‌ی همه‌ی مردم، برای انقلاب کاملاً دموکراتیک، رهبر باشد؛ در مبارزه‌ی همه‌ی مردمان کارکن و استثمارشده، علیه ستمگران و استثمارگران. پرولتاریا فقط تا زمانی

مشوق چنین وحدتی بود! این اتفاق در جریان جنگ داخلی اسپانیا نیز رخ داد. انقلابیون اسپانیا در نامه به تروتسکی، با استناد به نقل قولی از ارنست تالمان<sup>۳۱</sup> و لنین استدلال کرده بودند که به جای انقلاب پرولتری می‌توان از مترادف آن «انقلاب مردم» استفاده کرد تا اقشار و طبقات بیشتری به صف انقلاب کشانده شوند. نقطه‌ی عزیمت انقلابیون اسپانیا آن بود که همه‌ی جریان‌های اجتماعی - حتی فاشیست‌ها - در این برهه از زمان، موافق انقلاب هستند، پس به جای شعار «انقلاب طبقاتی» و «تدارک صف مستقل طبقاتی» می‌توان از «انقلاب مردم» و «تدارک صفوف مردم» استفاده کرد و صفوف متحد و وسیعی ساخت. تروتسکی در پاسخ خود به انقلابیون اسپانیا، این نظریه را شدیداً مورد نقد قرار داد (۱۹۳۱) و نوشت:

«... مضحک‌تر و بهت‌آورتر از این نمی‌شد مطرحش کرد! "انقلاب مردم"، به‌مثابه‌ی یک شعار، آن‌هم با ارجاع به لنین!! هنوز که هنوز است، همه‌ی شماره‌های نشریه‌ی *Fascist Strasser* /متعلق به فاشیست‌های آلمان-م]، با شعار انقلاب مردم، آن‌هم در تقابل با شعار مارکسی "انقلاب طبقاتی" تزیین می‌شوند. این قابل فهم است که هر انقلاب بزرگ، یک انقلاب مردمی یا یک انقلاب ملی است، آن‌هم به این معنی که [انقلاب]، حول طبقه‌ی انقلابی، کلیه‌ی نیروهای زایا و خلاق ملت را متحد می‌سازد و ملت را دور یک هسته‌ی جدید بازسازی می‌کند. اما این یک شعار نیست، بلکه یک توصیف

---

انقلابی است که به ایده‌ی هژمونی پرولتاریا آگاه است و آن‌را بکار می‌بندد. پرولتاریایی که به این وظیفه آگاه است، برده‌ای است که علیه برده‌داری شورش کرده است. پرولتاریایی که از این ایده آگاهی ندارد که طبقه‌اش باید رهبری را به‌دست گیرد، و یا این ایده را نفی می‌کند، برده‌ای است که به موقعیت خود به‌مثابه‌ی یک برده در درک نکرده است؛ و در بهترین حالت، برده‌ای است که برای بهبود وضعیتش، به‌مثابه‌ی یک برده می‌جنگد، اما نه به‌مثابه‌ی کسی که برای براندازی برده‌داری می‌جنگد.» Lenin,

#### [Reformism in the Russian Social-Democratic Movement](#)

۳۱ (۱۹۴۴-۱۸۸۶) Ernst Thälmann or Thaelmann. رهبر حزب کمونیست آلمان، در دوره‌ی جمهوری وایمار Weimar Republic بود. او در سال ۱۹۳۳ دستگیر و به‌مدت ۱۱ سال در سلول انفرادی زندانی شد و عاقبت به‌دستور هیتلر تیرباران شد. سخنرانی او راجع به «شعار انقلاب مردم» در جلد سوم آثارش، ص. ۶۴ موجود است.

جامعه‌شناسانه از انقلاب است، که به‌علاوه، به تعاریف انضمامی و دقیق نیاز دارد. منتها به‌منابه‌ی یک شعار، چرند و شارلاتانیسم است، نوعی رقابت بازاری با فاشیست‌هاست، که بهایش بلافاصله با تزریق ابهام به اذهان کارگران پرداخت می‌شود... از آن‌جا که ملت باید واقعاً بتواند خود را حول یک هسته‌ی طبقاتی جدید بازسازی کند، پس باید از لحاظ ایدئولوژیک بازسازی شود و این تنها زمانی متحقق می‌گردد که پرولتاریا، خودش را در «مردم» یا «ملت» حل نکند، بلکه برعکس، برنامه‌ی انقلاب پرولتری خود را تکامل ببخشد و خُرده‌بورژوازی را مجبور کند تا از میان دو رژیم (بورژوازی یا پرولتری-م) یکی را انتخاب نماید. شعار «انقلاب مردم»، خرده‌بورژوازی و نیز توده‌های وسیع کارگران را به خلسه می‌برد، آنها را با ساختار هیپارشی-بورژوازی «مردم» قانع می‌کند، و آزادی‌شان را به تعویق می‌اندازد... این انقلابیون بیچاره، در نبرد با یک دشمن جدی، اول فکر می‌کنند که چگونه... توده‌های بیشتری را با توسل به ترفندهای زیرکانه - و نه از طریق مبارزات انقلابی- جذب کنند. یک موضع حقیقتاً شرم‌آور! اگر کمونیست‌های ضعیف اسپانیایی از این تئوری متابعت کنند، به سیاست "کو مین تانگ" ۳۲ آن‌هم نوع اسپانیایی‌اش درخواهند غلطید.» ۳۳

در سال ۱۹۰۰، در کنگره‌ی انترناسیونال دوم (پاریس) مسئله‌ی همکاری سوسیالیست‌ها با دولت‌های بورژوازی مورد بحث قرار گرفت. قطعنامه‌ی پیشنهادی کائوتسکی که دال بر محکومیت چنین همکاری‌هایی - مگر در موارد استثنایی - بود به تصویب رسید. اما استثنای بر قاعده چربید و راه را بر رفرمیسم گشود! بعدتر، سوسیالیست‌های فرانسه و اروپا با استناد به این مصوبه، نه‌تنها خواستار کرسی در پارلمان بلکه خواهان صندلی وزارت در دولت‌های بورژوازی شدند!

## ج - تجربه‌ی ایران

۳۲ Kuo Min Tang، یا حزب ملی خلق چین که در سال ۱۸۹۱ به‌منظور پیشبرد مبارزات ضداستعماری شکل گرفت.

۳۳ Leon Trotsky, [The Problems of the Spanish Revolution, April ۱۴, ۱۹۳۱](#)

در اواسط حکومت ناصرالدین شاه، مهاجرت ایرانیان به قفقاز آغاز شد. گفته می‌شود که تنها در سال ۱۹۰۵، بیش از ۳۰۰ هزار ایرانی به قفقاز - که یکی از مراکز فعال سوسیال-دموکرات‌های روسیه بود- مهاجرت کردند و در صنعت نفت، معادن مس و غیره مشغول به کار شدند. این امر به ارتقای آگاهی سوسیالیستی کارگران ایرانی کمک کرد<sup>۳۴</sup> که پی‌آمدش تأسیس حزب اجتماعین-عامیون (که ترجمه‌ی سوسیال-دموکرات بود) در باکو بود؛ آن‌هم فقط چند ماه بعد از صدور فرمان مشروطه در سال ۱۲۸۵ (۱۹۰۵) و حدود ۴۰ سال پس از تأسیس حزب سوسیال-دموکرات آلمان. مرام‌نامه‌ی حزب اگرچه اقتباسی از برنامه‌ی سوسیال-دموکرات‌های روسی بود<sup>۳۶</sup> ولی بیشتر تحت تأثیر سوسیالیسم اتوپیایی سن‌سیمون و اومانيسم آگوست کنت بود.<sup>۳۷</sup> دیری نگذشت که در درون حزب، دو گرایش انقلابی و رفرمیستی پیدا شدند. انقلابیون خواستار تأسیس حزب طبقاتی کارگران و دهقانان و تدارک انقلاب سوسیالیستی بودند حال آن‌که رفرمیست‌ها از مبارزه‌ی ضداستبدادی و دموکراتیک حمایت می‌کردند. جلوه‌ی بارز این اختلاف را می‌شود در جلسه‌ی ۱۲ اکتبر ۱۹۰۸ (۱۲۸۷ هـ.ش) تبریز دید. جناح رفرمیست که در اقلیت مطلق بود و می‌رفت تا صحنه را به انقلابیون واگذار کند، طی نامه‌هایی به کائوتسکی و پلخانف، خواستار رهنمود و کمک فکری شد. پاسخ هم روشن بود: «با سرمایه‌ی خارجی مبارزه کنید تا ارزش اضافه از کشور خارج نشود؛ به رشد سرمایه‌ی بومی کمک کنید تا کارگران آمادگی لازم را

<sup>۳۴</sup> برای آشنایی بیشتر با شرایط اقتصادی-اجتماعی آن دوره، به کتاب «[ایران بین دو انقلاب](#)» نوشته‌ی پرواند آبراهامیان یا مقاله‌ی «تاریخ صد ساله‌ی جنبش‌های سوسیالیستی، کارگری و کمونیستی ایران» نوشته‌ی یونس پارساناب، مندرج در سامان نو، [شماره ۷](#)، ص ۱۵۳ مراجعه کنید.

<sup>۳۵</sup> احمد کسروی اسامی بنیادگذاران «اجتماعین-عامیون» را ۱۳ نفر ذکر کرده، که از آن جمله نریمان نریمانوف است. ([تاریخ مشروطه کسروی](#)، ج ۱، ص ۱۹۴)

<sup>۳۶</sup> متن این مرام‌نامه را می‌توانید در «[اسناد تاریخی: جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی، و کمونیستی ایران، جلد اول](#)»، شاکری، از صفحه ۴۰ به بعد بخوانید.

<sup>۳۷</sup> «ایران بین دو انقلاب» نوشته‌ی پرواند آبراهامیان، ص ۷۰



کسب کنند!» به این ترتیب، جناح رفرمیست توانست با بهره‌گیری از اتوریته‌ی رهبران جهانی رفرمیسم، جناح انقلابیون را تضعیف و جناح رفرمیست‌های حزب را تقویت کند.<sup>۳۸</sup>

در سال ۱۲۸۸ (۱۹۰۹) حزب سوسیال-دموکرات به مجلس مشروطه راه پیدا کرد و خواست‌های مهمی را مطرح نمود؛ از جمله اصلاحات ارضی، پرداخت دستمزد مشرور، حق تشکل، حق رأی عمومی، آزادی بیان و آزادی مطبوعات.<sup>۳۹</sup> در جریان مجلس دوم، این حزب، به حزب دموکرات تغییر نام داد و پس از انقلاب اکتبر، حزب عدالت و بعدتر حزب کمونیست ایران (۱۹۲۰) پایه‌گذاری شد.<sup>۴۰</sup>

دومین نزاع رسمی مابین گرایش انقلابی و رفرمیستی، در کنگره‌ی اول حزب کمونیست ایران (۱۹۲۱) رخ داد. در آن‌جا سلطانزاده (اوتیس میکائیلیان یا حبیب سلطانزاده) اعلام کرد که ایران، انقلاب بورژوایی را پشت‌سر گذاشته و آماده‌ی یک انقلاب کارگری-دهقانی سوسیالیستی است. به‌علاوه اعلام داشت که سوسیالیست‌ها باید یک جنبش کاملاً کمونیستی در برابر گرایش‌های بورژوایی ایجاد کنند.<sup>۴۱</sup>

<sup>۳۸</sup> «اسناد تاریخی: جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی، و کمونیستی ایران، جلد اول» ص ۲۵ شاکری  
<sup>۳۹</sup> رجوع شود به کتاب «ایران بین دو انقلاب» نوشته آبراهامیان  
<sup>۴۰</sup> در آن مقطع در کشورهای همسایه نیز حزب کمونیست تشکیل شد: ترکیه (۱۹۱۹)، مصر (۱۹۰۸).  
 مرام‌نامه حزب کمونیست ایران، در «اسناد تاریخی: جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی، و کمونیستی ایران، جلد اول»، شاکری، از صفحه ۵۵ به بعد در دسترس است.

<sup>۴۱</sup> برای کسب اطلاعات بیشتر به کتاب «انکشاف اقتصادی ایران و امپریالیسم انگلستان»، نوشته‌ی سلطانزاده، به کوشش فریدون کشاورز و خسرو شاکری مراجعه کنید. او در اینجا استدلال می‌کند: «مبارزه‌ی طبقاتی کارکرد و واکنش وجود طبقات در جامعه است. با وجود طبقات و مالکیت‌های متضاد و آنتاگونیستی است که ستیز طبقاتی به‌سان یک همزاد طبقاتی رشد می‌یابد و به آشتی‌ناپذیری بی‌چون‌وچرا می‌رسد. در ایران، روند پیدایش مناسبات سرمایه‌داری، از نیمه‌ی دوم سال‌های ۱۲۵۰ خورشیدی ۱۲۶۰ خورشیدی، آغاز می‌شود و در دهه‌ی نخست ۱۳۰۰ خورشیدی، بورژوازی دلال-کمپرادور حاکم می‌گردد. طبقه‌ی بورژوازی در ایران با مناسبات «جدید» در این روند، حاکمیت سیاسی خود و سرمایه جهانی (امپریالیسم) را در رهبری رضا شاه پهلوی می‌یابد. در این فرایند، هیچ مجالی برای رشد مناسبات سرمایه‌داری کلاسیک و ملی و مستقل و حاکمیت مستقل به دست نیامد و برای

حال آن که حیدرخان عمواوغلی معتقد بود که ایران نه به سوی انقلاب سوسیالیستی بلکه بسوی انقلاب ملی به پیش می‌رود، در مرحله‌ی پیش‌سرمایه‌داری قرار دارد، فاقد پرولتاریای صنعتی کافی است، دهقانان واجد اعتقادات «خرافی» هستند و... حزب کمونیست باید حزب همه‌ی طبقات و اقشار ناراضی، از جمله خرده‌بورژوازی و ... ضدامپریالیست‌ها باشد.<sup>۴۲</sup> نهایتاً کنگره، رأی به گرایش انقلابی داد و سلطانزاده را به رهبری برگزید. اما چند ماه بعد، او از رهبری برکنار و حیدرخان به رهبری حزب برگزیده شد و سیاست‌های رفرمیستی‌اش را بر حزب غالب کرد.<sup>۴۳</sup> به ادعای تاریخ‌نویسان شوروی سابق، سلطانزاده جزو «پوزیسیون تروتسکی-زینوویف» بود و به همین اتهام نیز مورد غضب استالین قرار گرفت و در جریان تصفیه‌های حزبی به قتل رسید.<sup>۴۴</sup>

---

همیشه، شیوه‌ی تولید آسیایی و استبداد آسیایی، ایران در آسیا و آسیایی و بازاری در پیرامون جهان سرمایه باقی می‌ماند. این بورژوازی به شدت دلال جهانی سرمایه، به حاکمیت و سوخت‌وسازهای طبقاتی، تا به حکومت امروزمین سرمایه در ایران تداوم داشته است. آنچه در ایران امروز حاکم است، ادامه‌ی به‌غایت فلاکت‌بار همان مناسبات و حاکمیت دلان کالاهای دیگر بازارهاست. ورشکستگی تئمه‌ی تولیدات بومی از کشاورزی...»

در «اسناد تاریخی: جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی، و کمونیستی ایران» که در ۲۳ جلد، به کوشش خسرو شاکری جمع‌آوری شده، آثار سلطانزاده، در مجلدات ۴، ۸، و ۲۰ قابل دسترسی هستند.

<sup>۴۲</sup> «ایران بین دو انقلاب» نوشته‌ی پرواند آبراهامیان، ص ۱۰۴

<sup>۴۳</sup> مطالبات اصلی حزب در این کنگره بر ۵ اصل استوار بود که مهم‌ترین آنها عبارت بودند از: ۱ - سرنگون کردن سلطه‌ی امپریالیسم بر ایران ۲- مصادره‌ی اموال کلیه‌ی شرکت‌های خارجی ۳- شناسایی حق خودمختاری برای همه‌ی ملیت‌ها، در چارچوب وحدت کشور ۴- مصادره‌ی کلیه‌ی املاک مالکان بزرگ و تقسیم آن، در بین دهقانان و سربازان ارتش انقلابی ۵- اتحاد با روسیه‌ی شوروی و نهضت پرولتاریای جهانی. بعلاوه، در همین کنگره، «ایجاد دیکتاتوری پرولتاریا در آذربایجان و گیلان، با حمایت شوروی»، مورد تصویب قرار گرفت...

گزارش کامل این کنگره در [اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران جلد اول](#)، شاکری، از صفحه ۷۰ به بعد موجود است.

<sup>۴۴</sup> همان‌جا، ص ۶۸

بررسی این دوره‌ی تاریخی نشان می‌دهد که از بدو پاگیری اجتماعیون-عامیون در ایران، مباحثه حول رفرم یا انقلاب در ایران نیز جریان داشته است.<sup>۴۵</sup> در جریان مجلس چهارم مشروطه،<sup>۴۶</sup> با تأسیس «حزب سوسیالیست ایران» به رهبری سلیمان میرزا اسکندری (۱۹۲۱) این مباحثات عمق بیشتری پیدا کرد. حزب خواهان انقلاب سوسیالیستی بود و مرام‌نامه‌ی ترقی خواهانه‌ای داشت که از آن جمله برابری زن و مرد و ممنوعیت اعدام بود.<sup>۴۷</sup> اما عمر این حزب خیلی کوتاه بود؛ آن هم به این دلیل که فعالیت احزاب اشتراکی - به‌دستور رضاخان - ممنوع اعلام شد (۱۹۳۱). بنا به این قانون، عضویت در احزاب اشتراکی ده سال زندان داشت. دستگیری و محاکمه‌ی جریان موسوم به «۵۳ نفر» نیز پی‌آمد همین قانون بود.<sup>۴۸</sup>

اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ (۱۹۴۱) به وسیله متفقین و سقوط رضاشاه، زمینه‌ی ظهور و فعالیت سیاسی احزاب را فراهم آورد. «حزب توده» در این دوره، با چهار هدف فوری (الف- آزادی بقیه‌ی زندانیان ۵۳ نفر، ب- رسمیت دادن به فعالیت

<sup>۴۵</sup> شاکری: «عده‌ی دیگر عقیده داشتند هنوز شرایط عینی و ذهنی برای سازمان دادن و متحد کردن پرولتاریا در ایران وجود ندارد. پرولتاریای معاصر هنوز در ایران بوجود نیامده و لذا زمینه برای فعالیت سوسیال-دموکراتهای خالص موجود نیست. لذا آنها پیشنهاد می‌کردند که فعلا صلاح در آنست که از فعالیت سوسیال-دموکراتیک خالص دست برداشته، به صفوف دموکراسی داخل شده، آنرا از عناصر مرتجع پاک کرده، به تشکل آن کمک نموده و البته بمثابة رادیکالترین عناصر در آن فعالیت نمود تا وقتی شرایط آماده شود. آنها ضمنا معتقد بودند که این یک مسئله اصولی نیست بلکه یک مصلحت سیاسی و تدبیر تاکتیکی است.» [اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران](#)  
جلد اول، شاکری، جلد ۱، ص ۲۵

<sup>۴۶</sup> برای کسب اطلاعات بیشتر راجع به حوادث این مجلس به مقاله «[جناح‌های سیاسی ایران در مجلس چهارم](#)» در سایت موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی مراجعه کنید.

<sup>۴۷</sup> برای کسب اطلاعات بیشتر راجع به این حزب و به‌خصوص مرام‌نامه‌اش که برای اولین بار منتشر شده به «[مرام‌نامه فرقه سوسیالیست](#)»، در نقد اقتصاد سیاسی مراجعه کنید. اطلاعات بیشتر در مورد این حزب در «[تاریخ احزاب سیاسی ایران](#)» نوشته ملک‌الشعراى بهار، ص ۱۳۰ به‌بعد.

<sup>۴۸</sup> از جریان ۵۳ نفر، سه روایت موجود است که توسط [بزرگ علوی](#)، [خلیل ملکی](#) و [انور خامه‌ای](#) حکایت شده‌اند.

تداوم انقلاب یا توسل به رفرم؟

حزب ج- انتشار روزنامه‌ی حزبی د- تدوین برنامه‌ای که مخالفتی با روحانیت نداشته باشد) ۴۹ اعلام موجودیت کرد و متعهد شد تا فعالیتش را با دفاع از الف-مشروطیت ب- ناسیونالیسم ج-دموکراسی د-سوسیالیسم اصلاح‌گرا (بخوان رفرمیست!) به پیش ببرد.

نکته‌ی جالب توجه این جاست که در زمان تشکیل حزب کمونیست ایران (۱۹۲۰)، خواست لغو مالکیت خصوصی و اجتماعی کردن تولید و غیره، جزو مطالبات گرایش سوسیالیستی طبقه‌ی کارگر ایران بود. اما بعدتر، وقتی چپ رفرمیسم، در قالب حزب توده، نمایندگی گرایش سوسیالیستی را به‌عهده گرفت، دفاع از مالکیت دولتی (گذار مسالمت‌آمیز به سوسیالیسم) به‌صورت نظریه‌ی غالب درآمد! سایر سیاست‌های رفرمیستی این حزب به‌قدری آشکار و برای خوانندگان آشنا است که بازگویی‌شان کسالت‌آور می‌شود. نقل همین جملات از آبراهامیان به اندازه‌ی کافی گویاست:

«یک متفکر حزب در مقاله‌ای تحت عنوان "چگونه نظام را تغییر دهیم: با

انقلاب یا با مجلس؟" اعلام کرد که تجربه‌ی اسپانیا خطرات انقلاب زودرس را به‌ما نشان داده است. او توضیح داد که ایران، هم به سبب اوضاع بین‌المللی... هم داخلی، به‌ویژه فقدان سازمان‌های توده‌ای، آماده‌ی انقلاب نیست. وی با این نتیجه‌گیری که سخن گفتن از انقلاب غیرمسئولانه است، اظهار داشت که حزب باید بکوشد تا با متحد ساختن همه‌ی نیروهای مترقی، و کار در داخل و خارج مجلس، طبقه‌ی حاکم را تضعیف کند.<sup>۵۰</sup> ... حزب توده، مبارزه‌ی سیاسی را بر مبارزه‌ی مسلحانه، اتحادیه‌های کارگری را بر مبارزه‌جویی انقلابی، بقای سازمانی را بر اقدام قهرمانانه، و اصلاح‌طلبی پارلمانی را بر کمونیسم رادیکال ترجیح می‌دهد.»<sup>۵۱</sup>

۴۹ آبراهامیان، ص ۲۵۴

۵۰ آبراهامیان، ص ۲۵۷

۵۱ آبراهامیان، ص ۴۴۹

احزاب منشعب از حزب توده هم عموماً سیاست‌های رفرمیستی را دنبال کردند. آن‌هایی هم که مواضع رادیکال اتخاذ کردند یا به‌قدری کوچک و حاشیه‌ای بودند که تأثیر قابل‌ذکری در تاریخ جنبش سوسیالیستی نگذاشتند. ۵۲

در واقع «سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران» اولین جریانی بود که در اعتراض به رفرمیسم غالب بر گرایش‌های سوسیالیستی ایران پا به عرصه گذاشت. علت محبوبیتش هم گرایش ضد رفرمیستی‌اش بود؛ که این خود می‌تواند به‌مثابه نمودی از توجه و تمایل جامعه‌ی ایران به راهکارهای انقلابی و یا خستگی و آزدگی‌اش از راهکارهای رفرمیستی ترجمه شود.

از آن زمان تا به امروز، همین روند ادامه یافته و جدال بین اولوشونیسیم و رولوشونیسیم ادامه داشته است.

## د- تجارب سایر کشورها

پس از پیروزی انقلاب اکتبر (۱۹۱۷) تقریباً اکثر گرایش‌های کارگری جهان، به تئوری انقلابی لنینی و الگوی سازماندهی بلشویکی روی آوردند. اما چند دهه بعد، کفهی ترازو به جانب رفرمیست‌ها چرخید و شاخه‌های متنوع آن — استالینیسیم، مائوئیسم، هوشی‌مینیسیم، تیتوئیسم، خوجه‌ایسم، کاستروئیسم و غیره — شروع به سربرآوردن کرد.

---

۵۲ مثل حزب زحمتکشان (بقایی و خلیل ملکی)، نیروی سوم (به‌دنبال جدائی بقائی از مصدق، ملکی از حزب اخراج شد. ملکی «نیروی سوم» را تشکیل داد و به حمایت از مصدق پرداخت. آبراهامیان، ص ۲۵۰)، حزب توفان (قاسمی و فروتن) و ... آنهایی که علنی از انقلاب دفاع می‌کردند، جریان موسوم به احیای حزب دموکرات کردستان بود که خواهان خودمختاری (مدل یوگسلاوی) بود و راه‌حل مبارزه‌ی مسلحانه را پیش گرفته بود (آبراهامیان، ص ۴۱۶) و یا سازمان انقلابی حزب توده (خارج از کشور) که از انقلاب دفاع می‌کرد و معتقد بود که انقلاب از روستا شروع و به حاشیه‌ی شهر سرایت می‌کند. حزب توفان، هم موافق انقلاب بود ولی اعتقادش بر این بود که انقلاب از شهر شروع و به روستا گسترش می‌یابد. البته این توضیحات نارسا و نادقیق هستند و صرفاً برای تمایز قابل شدن بین حزب توده و انشعاباتش آورده شده‌اند.

بین سال‌های ۱۹۲۹ تا ۱۹۴۱ جنبش اتحادیه‌ای بی‌نظیری در ایالات متحده شکل گرفت که سازماندهاش CIO (کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی)<sup>۵۳</sup> بود که دو جناح چپ و راست داشت. جناح انقلابی تحت تاثیر انقلاب اکتبر (۱۹۱۷) خواهان انقلاب و جناح رفرمیست خواستار اصلاحات بود. از آن‌جا که زور جناح راست بر جناح چپ چربید، آنها نزد فرانکلین روزولت رئیس‌جمهور رفتند و با تهدید به انقلاب او را مجبور به انجام اصلاحات وسیع کردند؛ چیزی که از آن به «برنامه‌های نیو دیل»<sup>۵۴</sup> یاد می‌شود. وقتی روزولت دریافت که تهدید جدی است و آنها توده‌های وسیع اردوی کار آمریکا را پشت‌سر خود دارند، از صاحبان سرمایه خواست تا بودجه‌ی لازم برای برنامه‌های اصلاحاتی وی را تأمین کنند. آنها هم از بیم انقلاب، سرمایه‌ی کافی را در اختیار او گذاشتند! در جریان این برنامه‌ها بیش از ۱۵ میلیون بیکار به استخدام دولت درآمدند، قانون حداقل دستمزد، تأمین اجتماعی و صندوق بیکاری و غیره به‌مورد اجرا گذاشته شد. اما دیری نگذشت که بسیاری از این مزایا بازپس گرفته شدند. ریچارد وُلَف در توضیح این مسئله می‌گوید:

«رفرم همان‌طور که از اسمش پیداست، ساختار اصلی جامعه را تغییر نمی‌دهد. روزولت جایگاه و موقعیت کاپیتالیست‌ها و مالکان سرمایه را دست‌نخورده گذاشته بود. در نتیجه بلافاصله بعد از جنگ جهانی دوم، آنها با استفاده از موقعیت و امکانات دست‌نخورده‌شان، به‌طور سیستماتیک، همه‌ی دستاوردها را پس گرفتند... و جنبش چپ و اتحادیه‌ها را نابود کردند... شما دیگر نباید اشتباه ما را تکرار کنید! شما باید انقلاب کنید!»<sup>۵۵</sup>

<sup>۵۳</sup> [Congress of Industrial Organizations](#)

<sup>۵۴</sup> [New Deal Program](#) در طی این برنامه‌ها که توسط روزولت براساس توصیه‌های اقتصادی

جان مینارد کینز به اجرا درآمد که به اقتصاد کینزی معروف شد.

<sup>۵۵</sup> سخنرانی ریچارد وُلَف [Richard D. Wolff: Is the Solution Reform or Revolution?](#)

در اندونزی (۱۹۶۵)، حزب کمونیست اندونزی (PKI) در همکاری با بورژوازی ملی کودتایی را علیه احمد سوکارنو اولین رئیس جمهور این کشور تدارک دید. در جریان یک ضدکودتای امریکایی، به ریاست ژنرال سوهارتو حدود چهار میلیون کارگر و دهقان قتل عام شدند.<sup>۵۶</sup>

در پرتغال، به دنبال سرنگونی سالازار (۱۹۷۴)، قانون اساسی سوسیالیستی به تصویب رسید و شوراهاى توده‌ای کنترل جامعه را به دست گرفتند. قدرت‌های امپریالیستی کوشیدند تا با توسل به کودتا انقلاب را سرکوب کنند اما موفق نشدند. نهایتاً دست به دامن رفرمیست‌های خارجی شدند تا انقلاب را به بیراهه ببرند. پس دولت سوسیال دمکرات آلمان و دولت سوسیال دموکرات سوئد را فعالانه وارد صحنه کردند و آنها تحت عنوان «گسترش دموکراسی»، بطور مخفیانه، شروع به ارسال کمک‌های هنگفت مالی به رفرمیست‌های پرتغال کردند و به این ترتیب، انقلاب را به انحراف کشاندند. دیری نگذشت که همه‌ی مراکز اشغال شده از مردم بازپس گرفته شد؛ بانک‌ها، صنایع و مؤسسات مجدداً خصوصی شدند و ماریو سوارس (Mário Soares) سوسیالیست! نظم سرمایه‌دارانه را مجدداً در پرتغال برقرار کرد!

نمونه‌ی هوگو چاوز (ونزوئلا؛ ۱۹۹۸) و تازه‌تر از آن نمونه‌ی سیریزا Siriza در یونان، مثال‌های دیگری از عمل کرد چپ رفرمیسم بودند.

وقتی دولت یونان با ۲۸۹ میلیارد یورو بدهی، به مقام بزرگ‌ترین مقروض تاریخ بشر (با در نظر گرفتن سطح تولید ناخالص داخلی‌اش) نایل شد!<sup>۵۸</sup> اعتراضات خشونت‌بار مردم بالا گرفت که به روی کار آمدن حزب رفرمیست سیریزا که یانوس واروفاکیس - اقتصاددان سوسیالیست - را در رکابش داشت، انجامید (۲۰۱۵). شیفتگان جهانی رفرم،

<sup>۵۶</sup> حزب کمونیست اندونزی، بعداً در جریان انتقاد از خود، در [یک سند تاریخی](#) به خطایش اعتراف کرد و آن‌را به درک غلطی از اوضاع مرتبط دانست! بخشی از [اسناد](#) این جنایت تاکنون منتشر شده است که یک نسخه‌ی آن به فارسی موجود است.

<sup>۵۷</sup> برای مطالعه‌ی بیشتر درباره‌ی انقلاب بولیواری در ونزوئلا به رهبری چاوز به مقاله‌ی «[ونزوئلا: انقلاب بولیواری در بحران](#)»، نوشته‌ی آرون تائوس، ترجمه‌ی مریم فرهمند مراجعه کنید.

<sup>۵۸</sup> به نقل از دویچه وله فارسی. [لینک دسترسی](#)

که از «عروج چپ» در اروپا به وجود آمده بودند، با تمام قوا، از سیریزا حمایت کردند.<sup>۵۹</sup> اما پس از خوابیدن اعتراضات، در ۲۳ ژوئن ۲۰۱۵، الکسیس سیپراس، به نمایندگی از طرف دولت سیریزا پاکت ریاضتی‌ئی را که دولت‌های بورژوازی نتوانسته بودند با زور به مردم تحمیل کنند، امضا و به توده‌ها حقه کرد! بعد هم نمایندگان این حزب در توجیه تسلیم‌شان به خواسته‌های سرمایه‌ی جهانی، همان ادبیات و استدلالی را به کار بردند که اخلاف‌شان صورت‌بندی کرده بودند!<sup>۶۰</sup>

---

<sup>۵۹</sup> چپ اروپا و آمریکا همه‌ی تلاشش را برای کمک به سیریزا بکارگرفت. فهرست‌های متعددی از اقتصاددانان، سیاستمداران و حتی هنرمندان در دفاع از سیریزا منتشر شد.

<sup>۶۰</sup> «جلسه‌ی اخیر سران اروپا در واقع نقطه‌ی اوج یک کودتا بود. در سال ۱۹۶۷ نیروهای خارجی برای از بین بردن دموکراسی در یونان از تانک استفاده کردند. من طی مصاحبه‌ای با فیلیپ آدامز در ABC Radio Natinals گفتم که در سال ۲۰۱۵ یک کودتای دیگر توسط قدرت‌های خارجی صورت خواهد گرفت؛ این بار نه با تانک، بلکه به کمک بانک‌های یونانی. مهم‌ترین تفاوت اقتصادی این دو کودتا این است که در سال ۱۹۶۷، ثروت‌های ملی یونان را هدف قرار نگرفت. در سال ۲۰۱۵ نیروهایی که در پس این کودتا قرار دارند خواستار تحویل باقیمانده‌ی ثروت‌های کشور هستند تا صرف بازپرداخت بدهی‌های غیرقابل پرداخت و ناپایدار ما شود.» اظهارات واروفاکیس، وزیر سابق دارایی یونان. جهت کسب اطلاعات بیشتر از تجارب وی، به مصاحبه‌ی [نوام چامسکی با واروفاکیس](#) مراجعه کنید.



## آرمان شهر سوسیال دموکراسی

در خاتمه بد نیست تا نگاهی هم به آرمان شهر سوسیال دموکرات‌های وطنی بیندازیم.<sup>۶۱</sup> اینان برای نشان دادن درب باغ سبز به توده‌ها، مشغول افسانه‌سرایی در مورد کشورهای اسکاندیناوی — به‌ویژه سوئد — هستند<sup>۶۲</sup> بی‌آن‌که به شرایط اقتصادی-اجتماعی-سیاسی ویژه‌ای که امکان شکل‌گیری چنین مدلی را فراهم کرد علاقه نشان دهند و یا مایل به دیدن فیلم مراسم خاکسپاری این مدل باشند!<sup>۶۳</sup>

جمله‌ی زیر عیناً از وب‌سایت رادیوی رسمی سوئد، بخش فارسی، نقل می‌شود:

«لارش تره‌گورد تاریخ‌شناس و نویسنده‌ی چندین کتاب در باره جامعه سوئد، می‌گوید که اقتصاد سوئد، بسیار سرمایه‌دار است و مردم سوئد علاقه‌ی زیادی به مالکیت خصوصی دارند و هیچ نشانی از مالکیت عمومی و دولتی در سوئد دیده نمی‌شود. از این نظر سوئد را اصلاً نمی‌توان کشوری سوسیالیستی خواند.»<sup>۶۴</sup>

<sup>۶۱</sup> «[جمعیت سوسیال دموکراسی برای ایران](#)» از جمله گرایش‌های فارسی‌زبان است که برنامه و اساسنامه خود را براساس نظرات پایه‌ای برنشتاین تنظیم کرده‌است. برای آشنایی بیشتر به مصاحبه، یکی از اعضای این جمعیت مراجعه کنید: [چرا سوسیال دموکراسی؟](#)

<sup>۶۲</sup> پیش از پیروزی انقلاب اکتبر، سوسیالیست‌های رفرمیست روسیه نیز ادعاهای مشابهی را مطرح می‌کردند. آنها از الگوی اتریش و پروس — که معادل آن زمانی مدل سوئد بودند — حرف می‌زدند و به‌جای تدارک انقلاب، خواستار پیگیری چنین الگویی بودند. لنین در جواب آنها نوشت: «به همین دلیل است که رفرمیست‌ها... دائماً به نمونه‌ی اتریش (و نیز پروس) در دهه‌ی ۱۸۶۰ ارجاع می‌دهند... کشورهای که پس از انقلاب "ناموفق" ۱۸۴۸، در آنها تحول بورژوازی "بدون هیچ انقلابی" کامل شد. همه‌ی راز همین جاست! این آن چیز است که قلب‌شان را به شغف می‌آورد، چون ظاهراً دلالت بر آن دارد که تحول بورژوازی بدون انقلاب امکان‌پذیر است!! و اگر چنین است چرا... باید سرمان را با انقلاب به درد بیاوریم؟ چرا این کار را به زمینداران و کارخانه‌داران نسپاریم تا تحول بورژوازی... را "بدون هیچ انقلابی" عملی سازند؟!»

Lenin, [Reformism in the Russian Social-Democratic Movement](#)

<sup>۶۳</sup> برای کسب اطلاعات بیشتر راجع به عروج و افول سوسیال-دموکراسی در اروپا، بویژه سوئد، می‌توان برای نمونه به مقاله زیر مراجعه نمود: [بحران سوسیال دموکراسی در سوئد](#)، از سیمای سوسیالیسم،

<sup>۶۴</sup> آیا سوئد کشوری سوسیالیستی است؟، رادیو سوئد، بخش فارسی

آمار نشان می‌دهد که تنها سه نفر از سرمایه‌داران سوئد، معادل چهار میلیون نفر از جمعیت سوئد ثروت دارند! ۶۵ در کشور حدوداً ده‌ونیم میلیونی سوئد، ۵۴۲ میلیارد وجود دارند که هر ماهه ۱۴ نفر به این تعداد اضافه می‌شود. اینان حدود یک‌پنجم از تولید ناخالص ملی سوئد را در اختیار دارند. به‌علاوه، از نظر توزیع ناعادلانه‌ی ثروت و امکانات اجتماعی، حتی پایین‌تر از فیلیپین و نیجریه قرار دارد. ۶۶

بله! این واقعیت دارد که دولت سوسیال دموکرات سوئد، یک کشور فقیر ۶۷ را به یک کشور کاپیتالیستی مدرن مبدل کرد اما باید به‌خاطر سپرد که سوئد امروز به‌عنوان یک مدل موفق کاپیتالیستی مورد تجلیل متخصصان و انستیتوهای بورژوازی است! سوسیال دموکراسی سوئد نه‌تنها یک الگوی قابل ستایش و دنبال‌کردنی برای سوسیالیست‌ها نیست، بلکه یک آموزه‌ی ارزشمند تاریخی برای کارگران سراسر جهان است! ۶۸ این مدل، به کارگران نشان داد که هدف غائی سوسیال-دموکراسی کجاست!

---

۶۵ «[Något är sjukt när tre rika äger mer än fyra miljoner svenskar](#)» Andreas Gustavsson

۶۶ Elsa Alm, [Låt oss samlas kring Jan Emanuels ord ۲۰۲۳](#),

Aftonbladet, ۲ JANUARI ۲۰۲۳

۶۷ تنها در فاصله‌ی سالهای ۱۸۶۵ تا ۱۹۱۴، بیش از یک میلیون نفر از سوئدی‌ها به دلیل فقر به آمریکا مهاجرت کردند.

۶۸ در اینجا تنها به ذکر چند نمونه اکتفا می‌شود: دراختیار گذاردن شبکه‌ی حمل‌ونقل، برای تقویت جبهه‌ی نازیسم در جنگ علیه شوروی؛ همکاری با سرمایه‌داران آلمانی، علیه کارگران اعتصابی آلمان که به قصد فلج کردن ماشین جنگی نازیسم دست به اعتصاب زده بودند، با ارسال فولاد، مواد اولیه‌ی صنعتی و تسلیحات؛ دستگیری کمونیست‌ها و ممنوع‌ساختن کتابها، نشریات و تبلیغات کمونیستی از طریق وسایل نقلیه عمومی و پست؛ مجازات کسانی که در جنگ داخلی اسپانیا علیه فاشیسم شرکت کرده بودند، درحالی‌که داوطلبین شرکت در ارتش فنلاند به رهبری ژنرال «مانرهایم» که علیه شوروی می‌جنگیدند، قهرمانان ملی محسوب شدند؛ شرکت فعال در جنگ سرد، دراختیار گذاردن بزرگ‌ترین مرکز مخابراتی برای جاسوسی از شوروی برای آمریکا، همکاری با «سیا»، در اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰ در سرکوب انقلاب پرتغال و در حمایت از «ماریو سوارس»، صدور و فروش اسلحه به‌طور مخفی به کشورهای

تجربه‌ی سوئد به‌عینه نشان داد که ثروت تولیدی جامعه به جیب چه کسانی می‌رود! در همین کشور به‌اصطلاح سوسیال-دموکرات، فقط چهار بانک سوئد در سال به اندازه یک و نیم برابر کل بودجه‌ی سالانه‌ی بهداشت، درمان و خدمات اجتماعی کل کشور سود می‌برند! ۶۹

چپ رُفرمیست با تحریف این تجربه‌ی شکست‌خورده، طبقه‌ی کارگر ایران را تشویق می‌کند تا با پیروی از این الگو، خود را به سطح طبقه‌ی کارگر اروپای شمالی برساند! و وقتی به آنجا رسید، بعد برای استقرار مناسبات سوسیالیستی مبارزه کند! اما تا آن موقع باید سخت کار کند و ثروت اجتماعی بیشتری تولید کند!

این بیانات، مشابه اظهارات «شی جین پینگ»، رئیس‌جمهور چین، در نوزدهمین کنگره‌ی حزب کمونیست (۲۰۱۷)، هستند. او اعلام کرد که با رشد فزاینده‌ی کاپیتالیسم در چین، به‌زودی شاهد تبدیل چین به یک «کشور سوسیالیستی مدرن» ۷۰ خواهد بود!

## جمع‌بندی

- لنین سه مشخصه برای چپ رُفرمیست تعریف کرد: نفی امکان‌پذیر بودن سوسیالیسم، انکار شدت‌گیری تضاد کار-سرمایه و فرایند پرولتریزه شدن جامعه، ردّ دولت کارگری. ۷۱

---

ایران و عراق در طول جنگ ۸ ساله، بیشترین کودکانی که جان و پایشان را در سراسر جهان از دست داده‌اند، توسط مین‌های ساخت سوئد که به شکل اسباب‌بازی بود، آسیب دیدند و...

۶۹ ۳۰ میلیارد سود نصیب بانکهای بزرگ سوئد شد!

۷۰ رؤیای چینی و سوسیالیسم با ویژگی‌های چینی، ویکتور پیروژنکو، ترجمه: ا. م. شیری

۷۱ «[برنشتاین] امکان‌پذیر بودن برپایی سوسیالیسم براساس موازین علمی، و ضرورت آن و اجتناب‌ناپذیر بودن سوسیالیسم از نظرگاه مفهوم مادی تاریخ را انکار کرد. او واقعیت فقر فزاینده، فرایند پرولتریزه شدن، و تشدید تضادهای کاپیتالیستی را انکار نمود، حتی خود مفهوم "هدف نهائی" را نادرست قلمداد و ایده‌ی دیکتاتوری پرولتاریا را کاملاً رد کرد. منکر ضدیتی شد که اساساً مابین لیبرالیسم و سوسیالیسم وجود دارد.» [Dogmatism And Lenin, What Is To Be Done?](#), Chapter I, [Dogmatism And](#)

«[Freedom of Criticism](#)»

- نین ضمن تایید مواضع رُزا لوکزامبورگ اظهار داشت که: ۱- مخالف رفرم نیست، بلکه مخالف رفرمیسم است ۲- رفرم، ابزار و انقلاب، هدف است ۳- مبارزه برای رفرم، وظیفه‌ی فرعی و مبارزه برای شدت بخشیدن به مبارزه‌ی طبقاتی و تدارک انقلاب سوسیالیستی وظیفه‌ی اصلی است ۴- رفرم محصول به‌ثمرنرسیده‌ی مبارزه‌ی طبقاتی است ۵- رفرم زمانی مؤثر است که در تدارک انقلاب مورد استفاده قرارگیرد ۶- انقلابیون نباید خود را درگیر رفرم‌های ریز و خردی کنند که بورژوازی دائماً پیش‌پای‌شان می‌گذارد ۷- انقلابیون باید بتوانند با ارزیابی و تحلیل مشخص، در قبال رفرم‌ها موضع بگیرند. آنها بعضاً دام و تله هستند که به منظور سد انقلاب گسترده و در اولین فرصت بازپس گرفته می‌شوند ۸- مبارزه برای رفرم باید حداکثر ۲۰٪ از وقت و انرژی فعالین سوسیالیستی را اشغال کند.

- بررسی تجارب تاریخی نشان می‌دهد که چه رفرمیست نه‌تنها موقعیت اردوی کار را در درازمدت بهبود نمی‌بخشد بلکه از طریق گُند کردن مبارزه‌ی طبقاتی و سازش با بورژوازی، تدارک انقلاب سوسیالیستی را به تعویق می‌اندازد و یا جنبش انقلابی اردوی کار را به شکست می‌کشاند. تشکل‌ها و احزاب - در کنار توپ و تفنگ - ابزارهای نبرد طبقاتی هستند که در صورت کهنگی و زنگ‌زدگی، موجب شکست می‌شوند. ۷۲

- سرنگونی یک رژیم صرفاً آن بخش از موانع و معضلات اجتماعی موجود را از سر راه برخواهد برداشت که به سیاست‌ها و مانع‌تراشی‌های آن دولت مربوط است. حال آن که مشکلات ناشی از گردش پول و انباشت سرمایه‌ی جهانی،

---

<sup>۷۲</sup> تروتسکی در ارزیابی از نقش احزاب و گرایش‌های سیاسی در انقلاب اسپانیا نوشت: «این یک تعریف تاریخی است که مسئولیت شکست توده‌های اسپانیا را به پای توده‌های زحمتکش می‌نویسد و نه احزابی که جنبش انقلابی توده‌ها را فلج نمودند و یا صراحتاً درهم‌شکستند... این فلسفه‌ی ناتوان که می‌کوشد تا شکست‌ها را به‌مثابه حلقه‌ی ضروری در زنجیر تحولات کیهانی جا بزند، ابداً نمی‌تواند و نمی‌خواهد نسبت به فاکتورهای مشخصی مثل برنامه‌ها، احزاب و شخصیت‌هایی که سازمان‌دهنده‌ی شکست بودند

الزامات بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، سیاست‌های بین‌المللی دولت‌ها و قدرت‌ها و همه‌ی معضلات ناشی از نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌ها و... حتی موانع ویژه‌ی تاریخی، ملی و فرهنگی هم‌چنان به‌قوت خود باقی خواهند ماند. این‌ها در «فضای دموکراتیک» امکان به‌مراتب بهتری برای رشد و تحکیم می‌یابند. واقعیت تاریخی نشان می‌دهد که طرفداران چپ رفرمیست نه‌تنها هیچ راه‌کاری برای حل این معضلات ندارند، بلکه علاقه‌ای به بازخوانی تجارب تلخ تاریخی نشان نمی‌دهند.

- نادیده گرفتن و کم بها دادن به نقش چپ رفرمیست در مبارزات جاری در ایران، می‌تواند به قیمت گرانی تمام شود. اگر چپ رفرمیست موفق شود تا رهبری اعتراضات فعلی را به‌دست بگیرد، فرصت تاریخی بزرگی را از کفِ اردوی کار ایران خواهد ربود. از این‌نظر مقابله با مباحثات انحرافی و راهکارهای ضدانقلابی چپ رفرمیست، و داشتن درک دقیق از رفرم و انقلاب ضروری است. به این معنی، دامن‌زدن به این بحث، ابدأ جنبه‌ی تئوریک و انتزاعی ندارد.

مارکس و انگلس: «... این سوسیالیسم می‌کوشد طبقه‌ی کارگر را از هر جنبش انقلابی دلسرد کند، از این طریق که ثابت کند که آنچه می‌تواند برای او سودمند باشد، نه این یا آن دگرگونی سیاسی، بلکه فقط یک دگرگونی در شرایط مادی زندگی، در شرایط اقتصادی است. اما منظور این سوسیالیسم از دگرگونی در شرایط مادی زندگی، به‌هیچ‌وجه از میان بردن مناسبات تولیدی بورژوازی نیست که فقط از راه‌های انقلابی ممکن است، بلکه منظورش اصلاحاتی اداری است که بر پایه‌ی همین مناسبات تولیدی انجام می‌شوند؛ اصلاحاتی که در مناسبات میان کار دستمزدی و سرمایه چیزی را تغییر نمی‌دهند بلکه در بهترین حالت هزینه‌های حاکمیت را برای بورژوازی کاهش می‌دهند و بار بودجه‌ی دولت‌ش را سبک می‌کنند.»<sup>۷۳</sup>

<sup>۷۳</sup> مارکس-انگلس، «مانیفست حزب کمونیست»، فصل سوم، بخش دوم، سوسیالیسم محافظه‌کار یا بورژوازی، ترجمه‌ی شهاب برهان